



گفت‌وگویی «جوان» با سردار علی اکبر علیزاده از هم‌زمانی حاج احمد متوسلیان

# عبور از ارتفاعات دزلی شاهکار فرماندهی حاج احمد بود

علیرضا محمدی

حاج احمد متوسلیان، فرمانده تیپ ۲۷ محمدرَسُول الله (ص) بود که در ۱۴ تیرماه ۱۳۶۱ از گذرگاه بربره لبنان به اسارت فالانژهای مسیحی در آمد. اینجا نقطه پایان مجاهدت‌های حاج احمد بود. هر چند که نام، یاد و انصاف کارها و خدمات او تا سال‌ها بعد از اسارت همچنان باقی ماند. اما یکی از تأثیرگذارترین فعالیت‌های حاج احمد متوسلیان، حضور در خطه کردستان قبل و مدتی بعد

اولین بار چه زمانی حاج احمد را ملاقات کردید؟

سال ۶۰ و قبل از آنکه حاج احمد به جنوب رود، قرار بود یک عملیات مشترک بین پاه و مروان علیه بعضی صو‌رت‌ها بگیرد. برای هماهنگی‌های همین عملیات، یک روز من با شهید بروجردی به سپاه پاه و قتم و جلسای را با شهید همت بر گزار کردیم. بعد به اتفاق حاج‌ها از سمت مرز و مسیر راه خون و تنه به دزلی رفتیم. از آنجا هم خودمان را به مروان رساندیم. در مروان حاج‌احمد را دیدیم. ایشان فرمانده سپاه این شهر بود. زمانی که این جلسه انجام گرفت؛ من فرمانده سپاه کرمانشاه بودم. البته قسمت شهری استان دست من بود

و شهید بروجردی مناطق مرزی و جنگی استان را جدا کرده و به دیگر دوستان مثل شهید همت سپرده بود. خلاصه کمی بعد از جلسای که عرض کردم، من مسئول فرهنگی سپاه کردستان شدم. طبیعتاً به عنوان مسئول فرهنگی استان کردستان که مروان هم جزئی از آن بود، ارتباط من و حاج احمد متوسلیان بیشتر شد.

آن عملیات مشترکی که گفتید قرار بود بین پاه و مروان صورت بگیرد همان عملیات محمدرَسُول الله (ص) است؟

این عملیات کمی بعد و در ادامه روندی که شروع شده بود تبدیل به عملیات محمدرَسُول الله (ص) شد که به ابتکار افرادی چون حاج‌احمد متوسلیان و شهید همت به عنوان اولین عملیات برون مرزی کشور صورت گرفت.

خود شما از چه مقطعی وارد جبهه کردستان شده بودید؟

من بهمن سال ۵۸ رفتم کردستان. ابتدا در جوانرود بودم. بعد آمد ستاد غرب کشور که شهید بروجردی فرمانده‌اش بود. بعد یک مدتی فرمانده سپاه کرمانشاه شدم و بعد هم که رفتم مسئولیت فرهنگی سپاه کردستان را برعهده گرفتم. در همین زمان بود که بیشتر با حاج احمد آشنا شدم.

در اینجا قصد داریم بیشتر به خاطرات حاج احمد بپردازیم. خصوصاً خاطراتی

از جنگ تحمیلی بود. حاج احمد در کردستان کاری کرد که کارستان و در تأمین امنیت پایدار بخش‌های بزرگی از این استان نقش داشت. حضور حاج احمد در کردستان به قدری مهم است که تا کنون اثرات این خدمات ملموس است. در گفت‌وگویی که با سردار علی اکبر علیزاده از محققان حوزه دفاع مقدس در کردستان و همینطور از هم‌زمان حاج احمد متوسلیان داشتیم به خاطراتی از این سردار رشید اسلام پرداختیم که مربوط به حضورش در سپاه مروان است.

حساب بردن توأم با احترام عشق و علاقه، اقتدار و صلابت داشت. به عنوان نمونه دو خاطره را اینجا عرض می‌کنم. یکبار وقتی با حاج احمد به سمت سروآباد می‌رفتیم، به راه مروان و سندیج به تعدادی از بچه‌ها رسیدیم. حدود ساعت ۵ یا ۶ عصر یک روز تابستانی بود. بچه‌ها از وقوع حادثه‌ای خبر دادند. گویا در یکی از ارتفاعات درگیری رخ داده بود. ارتفاعاتی که به طرف چشمی زر بود. تا احمد آقا توجهی نشود که محل دقیق درگیری و چند و چون آن چیست، هوا تاریک شد. در همان حال ایشان با اشرافی که به منطقه پیدا کرده بود، زنگ زد به یگان خمپاره که ۵۰ کیلومتر آن طرف‌تر بود. بچه‌های این یگان بیرون از مروان به طرف مرز مستقر بودند. خلاصه حاج احمد تماس گرفت و گفت باید اکسیر بیاورند. ۱۲۰ اکسیر به محل درگیری نمی‌رسید، حاجی گفت باید همراه خمپاره‌ها خرج موشکی را هم بیاورید. این خرج‌های توانستند برده خمپاره‌ها را از ۶ کیلومتر ۱۱ تا ۱۱ کیلومتر توانستند آن بنده خدایی که مسئول یگان خمپاره بود از پشت تبسم گفت: «حاجی الان هوا تاریک می‌شود و شب آمدن روی جاده



بازدید از جبهه کردستان



حاج احمد باکسازی منطقه مروان را تا سرز ادامه می‌دهد و می‌تواند با کمترین امکانات، مرز مروان را در سال ۱۳۶۰ ببندد. این مسئله در آن مقطع زمانی واقعاً یک کار بزرگ به شمار می‌رفت. چرا که در برخی از مناطق کردستان مثل پانه، شیلر و... کار تأمین مرز تا سال ۱۳۶۶ هم طول کشید

دره و گذرگاه‌های خطرناکی عبور می‌کردیم. اما حاج احمد، برای رسیدن به دزلی نه از داخل این دره که از روی بلندی‌های نیروه‌ها عبور داد. بلندی‌های صعب‌العبوری که در برخی از نقاط ارتفاع برف در آنجا به بالای ۱۰ متر می‌رسید. در این عملیات حدود هفت‌الی هشت نفر از بچه‌های رزمنده از روی تخته سنگ‌ها سرخوردند و با سقوط به دره شهید شدند. اما نهایتاً این گروه به فرماندهی شخص حاج احمد به دزلی می‌رسند و در حالی که ضد انقلاب خیال‌شان راحت بود در نقطه امنی قرار دارند به آنها شبیخون می‌زنند و تعداد از دموکرات‌ها کشته و تعداد زیادی هم به همراه یکی از فرماندهان ارشد این حزب اسیر می‌شوند. فتح دزلی یک کار بزرگ در آن مقطع زمانی بود. به اعتراف ضد انقلاب مشخص شد که آنها کل مسیر دره را نه‌نگاری کرده بودند که می‌توانست تلفات قابل توجهی به رزمنده‌ها وارد کند. عبور از ارتفاعات سخت دزلی شاهکار فرماندهی حاج احمد بود.

حاج حضور حاج احمد در مروان هم در یک مقطع بسیار خطرناکی بود؟  
بله! ایشان زمانی به مروان رفته بود که کال شهر در دست ضد انقلاب بود و نیروهای ارتش در پادگانی که ۵ کیلومتری شهر قرار داشت، مستقر بودند. در این شرایط حاج احمد به اتفاق چند نفر از همراهانش با هلی کوپتر به پادگان می‌روند. بعد ایشان از همان زمان شروع می‌کنند کم کم بلندی‌های مشرف به پادگان و شهر را با پاسکاری می‌کنند. بعد رفته رفته شهر را امن می‌کنند و مقر سپاه مروان را داخل خود مستقر می‌سازند. حاج احمد یک خصوصیت خوبی که داشت؛ سعی می‌کرد از نیروهای بومی استفاده کند. با رفتار حسنه‌ای که با مردم داشت؛ توانست اولین تیپ از رزمندگان بومی کردستان را در مروان ایجاد کند. بعد به همراه همین نیروهای بومی کار را تا جایی پیش می‌برد که باکسازی منطقه مروان تا مرز ادامه می‌یابد و ایشان می‌تواند با کمترین امکانات، مرز مروان را در سال ۱۳۶۰ ببندد. این مسئله در آن مقطع زمانی واقعاً یک کار بزرگ به شمار می‌رفت. چرا که در برخی از مناطق کردستان مثل پانه، شیلر و... کار تأمین مرز تا سال ۱۳۶۴ هم طول کشید. پسند مرز مروان باعث تأمین امنیت پایدار در آن منطقه شد. همینطور باعث شد تا مقدمات دیگر عملیات‌ها فراهم شود. تأمین مرز مروان در کنار استفاده از نیروهای بومی دو کار بزرگی بود که حاج احمد انجام داد و منجر شد که بعد از خروج ایشان از کردستان و رفتن به خوزستان، همچنان امنیت در منطقه حاکم باشد.

## خاطره



خاطره‌ای از حضور تابستانی در آبادان محاصره شده به روایت با یک رزمنده

## هندوانه خنکی که شیرین‌ترین خاطره من از جنگ شد

علیرضا محمدی

آبادان در ماه دوم جنگ به محاصره دشمن درآمد. در طی یک‌سال محاصره آبادان که تا مهرماه ۱۳۶۰ طول کشید، تنها راه ارتباطی این شهر رودخانه بهمنشیر بود که می‌شد از آنجا قایق‌ها یا بلم‌های را مخفیانه به داخل شهر برد. حمیدرضا بنی، یکی از رزمندگانی است که مدتی در آبادان حضور داشت. او خاطره جالبی از تابستان گرم سال ۶۰ در این شهر محاصره شده دارد که از زبان وی می‌خوانیم.

### آرام و بی‌صدای

تیرماه سال ۶۰، تقریباً خطوط جبهه‌ها تثبیت شده بود. اوایل جنگ خیلی از خطوط ما چند بار بین یعنی‌ها و رزمندگان دست به عنوان ستاد یا مقر رزمندگان تعیین شده بودند. از همانجا بچه‌ها به خطوط دفاعی مثل کوی ذوالفقاری، ایستگاه‌های یک تا ۱۲ در شمال آبادان و... می‌رفتند. در داخل شهر تعداد معدودی هم از مردم حضور داشتند. این شهر یک روحانی عالی قدر به نام مرحوم آیت‌الله جمی داشت که امام جمعه آبادان بود. مرحوم جمی تأکید داشت که مردم تا آنجا که می‌توانند بمانند و از شهرشان دفاع کنند. خصوصاً جوان‌ها که توان جنگیدن دارند باید حتماً بمانند و با دشمن بجنگند. خودشان هم در شهر مانده و به رغم کپولت سن، مثل بقی مردم ماندند و می‌کشیدند. اما حضورشان مایه دلگرمی دیگران بود.

### هندوانه خنک

خاطره‌ای که می‌خواهم از حضور در تابستان گرم آبادان تعریف می‌کنم؛ مربوط به خوردن هندوانه‌ای است که در بازار شهر گیرمان آمد و همراه بچه‌ها خوردیم. یک روز که در خط اوضاع آرام بود، فرمانده ما اجازه داد که برویم و کمی برای خودمان خوش باشیم. به همراه تعدادی از بچه‌ها رفتیم در شهر گشت زدیم و نهایتاً به بازار رسیدیم. آنجا یک نفر داشت هندوانه می‌فروخت. بچه‌های ما را روی هم گذاشتیم تا یک هندوانه از او بخریم. اما فروشنده تنها از ما پول نگرفت که ما را دعوت کرد به زیرزمینی که آن نزدیکی بود برویم. آنجا مثل یک سردابه خنک بود. یک هندوانه بسیار درشت را داخل یک ظرف آب داخل این زیرزمین گذاشته بود. همان را برای ما برید تا بخوریم. در آن گرمای شدید این هندوانه خنک واقعاً جسیبید. فروشنده گفت: من از رزمنده‌ها پول نمی‌گیرم. بهترین هندوانه را هم به آنها می‌دهم. خاطره آن روز همیشه در ذهنم می‌ماند. مثل شیرینی و خنکی آن هندوانه که هنوز زیر زبانم حسش می‌کنم.

فروشنده هندوانه‌ای که داخل تشت آب گذاشته بود را برای ما برید. در آن گرمای شدید آبادان، این هندوانه خنک واقعاً جسیبید. فروشنده گفت: من از رزمنده‌ها پول نمی‌گیرم. بهترین هندوانه را هم به آنها می‌دهم. خاطره آن روز همیشه در ذهنم می‌ماند. مثل شیرینی و خنکی آن هندوانه که هنوز زیر زبانم حسش می‌کنم.

طراح: علیرضا سجادی فر | شماره ۷۰۶۶

جدول سودوکو ۹x۹ grid with numbers 1-9.

### جدول سودوکو

ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

### جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۰۶۵

Crossword grid with letters and numbers.

Crossword grid with letters and numbers.

### از راست به چپ

- ۱- من رحمه فلاممسک لاله‌اوری که خدا از روی رحمت به روی کسی بگشاید هیچ کس نمی‌تواند آن را ببندد. ۲- آتش - نقاش ایتالیایی خالق تابلوی مدرسه آتن - از فروغ دین ۳- سستی و سبکی - پول طلای عصر هخامنشی - از شهرهای بزرگ چین ۴- وقت ناتمام - یونجه - پول سرزمین آفتاب تابان - جاده هواپیما ۵- همراهِ ناله - کان - مسابقه اتومبیلرانی - بدی ۶- فلز - ریشه گیاه آشنان - ریسمان ۷- مزاحم اینترنتی - با صداقت - اسب سرخ و سفید ۸- پنبه‌زن - قیم - گواه حاضر ۹- لباس - وضعیت جوی - اسلحه کمرب ۱۰- تنه درخت - نوعی موتور سیکلت - هدیه دادن ۱۱- مترادف جاق - اکنون - در بند - برگ برنده ۱۲- از گازها - چاشنی اشتها آور - رطوبت خسیس - زهر ۱۳- سرپرستار - جو جوانه زده - از پیامرسان‌های داخلی ۱۴- البریثم لطف - اقلیت مسیحی در عراق و ایران - بندگ میان ساعد و بازو ۱۵- سراینده شانه‌نمه

### از بالا به پایین

- ۱- قمر مصنوعی - گیاه تالابی بافت طناب - سرشرب ۲- خوراک سفر - اجرای زنده موسیقی - جزایر دوگانه ۳- چین و شکن - رفوزه - زبان شبه‌قاره ۴- متضاد نعمت - گوشت آذری - همسر داریوش ۵- خیس - گویند آمد نیامد دارد - از شاخه‌های علم اقتصاد ۶- تند و تیز - سطل - شهری نزدیک کاشان - حرف بیست و پنج و بیست و چهار الفبای فارسی ۷- بارک الله - نوار تزیینی - درس خوانده ۸- خط عبور فرهنگستان - شهر و جاده‌ای در شمال - ششم ۹- اما - پهناورترین کشور - از پاک‌کننده‌ها در آیین شرع ۱۰- دانه خوشبو - به خاطر - برای - خبرگزاری عربستان - پایگاه توریستی‌های آمریکا در مرز سوریه و عراق ۱۱- سیر کوهی - پرده ترازونشین - مساوی ۱۲- کشور ریگا - یک و یک - خرگوش ۱۳- عنوان اختصاری نیروی ویژه هوارد - از فیلم‌های هیجکاک - سخن بیهوده ۱۴- به جز - جسور - بیماری همه‌گیر عصر تکنولوژی ۱۵- یک حرف و سه حرف - بلوغ روانی - جزیره‌ای در استرالیا

## جدول

Large 15x15 grid with numbers 1-15.